

# آینده پژوهی سیاسی

محمد ر حیم عیوضی \*

## چکیده

در تشریح رابطه سیاست و آینده پژوهی، سه رویکرد متصور است. نخست، آینده پژوهی در حوزه سیاست که موضوعاتی چون توسعه سیاسی، سیاست خارجی، جهان اسلام و... را شامل می شود که به عنوان یکی از مؤلفه های مهم شکل دهنده آینده می تواند موضوع فعالیت های آینده پژوهی باشند. رویکرد دیگر، آینده از دیدگاه علم سیاست است. در این زمینه منابع مختلفی در حوزه مطالعات سیاسی وجود دارد که به گزاره های متعددی در خصوص آینده اشاره داشته است که بخش قابل توجهی از آنان به موضوع حکومت، قدرت سیاسی، مشارکت و ژئوپلیتیک آینده جهان و بسیاری از موضوعات آینده اختصاص دارد و رویکرد سوم آینده پژوهی سیاسی، نسخه ای از آینده پژوهی که سیاست را علمی معطوف به آینده می بیند و قائل به این است که سیاست امروز و دیرروز، در واقع خواسته های فردایی است که در امروز می تواند ساخته شود یا الزامات شکل گیری آن را در آینده فراهم کند. آنچه در این مقاله بر اساس ماهیت و قابلیت آینده پژوهی و سیاست مدنظر است: بررسی امکان پذیری آینده پژوهی سیاسی، تبیین وجوهی از آینده پژوهی سیاسی و تدوین راهبردهایی در جهت تحقق آینده پژوهی سیاسی می باشد.

## واژگان کلیدی

آینده پژوهی، سیاست، آینده، آینده شناسی، منابع سیاسی

Email: eivazi@ikiu.ac.ir

\* استاد دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۲۸

تاریخ ارسال: ۹۵/۱/۲۳

فصلنامه راهبرد / سال بیست و پنجم / شماره ۷۹ / تابستان ۱۳۹۵ / صص ۱۹۸-۱۷۷

## جستار گشایی

امروزه، علم سیاست از جمله علمی است که کنشگران آن نقش مهمی در شناسایی خط‌مشی‌ها، اتخاذ تصمیم‌ها و حرکت برای نیل به آینده مطلوب کشورها دارند. دستیابی به آینده مطلوب یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های عالمان علم سیاست است. آدمی برای آن‌که عاقلانه عمل کند، باید نسبت به پیامدهای اقدامات خود، دیگران و واکنش‌های آنان و همچنین نسبت به نیروهایی که خارج از کنترل اوست، آگاهی و شناخت کافی داشته باشد؛ پیامدهایی که تنها در آینده خود را نشان می‌دهند. از این حیث، هدف آینده‌پژوهی مطالعه منظم و نظام دار آینده است. یکی از حوزه‌های مهم مطالعاتی آینده‌پژوهی، هدایت جامعه علمی به سمت درک اهمیت علوم سیاسی و نقش بنیادین و بی‌بدیل در توسعه علمی آینده و تأثیر آن بر اهداف راهبردی است. پرداختن به پیش‌بینی و اندیشه درباره آینده علوم سیاسی و آسیب‌شناسی آن و نیز تلاش برای از میان برداشتن موانع و آسیب‌ها، و تجهیز فرصت‌های موجود به منظور توسعه و تولید علوم سیاسی مناسب با تحولات آینده و نیازهای بومی، قلمرو مطالعاتی در آینده‌پژوهی سیاسی است. چند عنصر حیاتی در آینده‌پژوهی وجود دارد که اهمیت آن را در مطالعات علوم سیاسی نشان می‌دهد:

- اقدامات پیشگویی یا پیش‌بینی آینده از طریق روش‌های گوناگون؛
- بررسی دقیق روند حاضر در بخش‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فنی و طبیعی؛
- احتمالات آینده به عبارت دیگر وضع جهان در آینده.

اهمیت درک محورهای بالا، نیاز به تعریف آینده‌پژوهان از آینده‌پژوهی دارد. یکی از مشهورترین تعاریف آینده‌پژوهی را *وندل بل*<sup>۱</sup> ارائه داده است. وی بر این باور است که آینده‌پژوهی در پی شناسایی، ابداع، ارائه، آزمون و ارزیابی آینده‌های ممکن و محتمل است تا بر پایه ارزش‌های جامعه، آینده‌های مرجح را انتخاب و برای پی‌ریزی ساخت مطلوب‌ترین آینده کمک کنند (بل، ۲۰۰۳: ۷۳). هدف اصلی بل ارائه تعریفی بوده است که تمامی تعاریف موجود را دربرگیرد. از این حیث می‌توان توصیف بل را در مقایسه با تعاریف دیگران دارای مزیت دانست. بنابراین، میان دانش آینده‌پژوهی و علم سیاست، در بخش نظری و به‌خصوص عملی، ارتباطی وثیق برقرار است که در این پژوهش در قالب آینده‌پژوهی سیاسی ارائه خواهد شد.

۱. Wendell Bell

## ۱. آینده‌پژوهی

شکل‌گیری رشته «آینده‌پژوهی» که ماهیتی کاملاً میان‌رشته‌ای دارد، در خلال جنگ جهانی دوم و دوران پس از آن بود. آینده‌پژوهی از دهه شصت میلادی آغاز شد و به‌عنوان یکی از رشته‌های جدید علوم، پایه‌ریزی شد (عیوضی، ۱۳۸۸: ۱۳).

یکی از مهم‌ترین مفروضات آینده‌پژوهی، نگاه طیفی و کثرت‌گرا به آینده است. به‌عبارت روشن‌تر، در آینده‌پژوهی تنها با یک آینده متعین روبه‌رو نیستیم، بلکه همواره طیفی از آینده‌ها پیش روی سیاست‌پژوه و سیاست‌گذار است. آینده‌پژوهان با ارائه توصیف‌ها و تجویزهایی در خصوص آینده، شرایطی را مهیا می‌کنند که بتوان از طیف آینده‌های بدیلی که پیش‌رو قرار دارند، یکی را انتخاب کرد؛ انتخابی که زمینه رفتار کنشگرانه و پیش‌دستانه را فراهم می‌کند. اما مبنای این انتخاب داشتن تصویری از آینده است. تعاریف مختلفی برای آینده‌پژوهی عنوان شده است. در اینجا نگاهی کلی به تعاریف گوناگونی که توسط آینده‌پژوهان به‌کاررفته است، خواهد شد. *ری‌آمارا* (۱۹۷۴) معتقد است آینده‌پژوهی عبارت است از:

- هر تلاش نظام‌مندی که در جهت اصلاح فهم ما از پیامدهای آینده، ناشی از توسعه و انتخاب‌های کنونی باشد.

- هر تلاشی که در جهت روشمند کردن فرضیات و برداشت‌های ما در باره آینده باشد. این تلاش‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: استنتاج آینده‌های احتمالی (هنر آینده‌گرایی)؛ استنتاج آینده‌های ممکن (علم آینده‌گرایی)؛ و استنتاج آینده‌های مطلوب (سیاست و روانشناسی آینده‌گرایی).

به تعبیر *وندل بل*، آینده‌پژوهی به‌دنبال مطالعه نظام‌مند، کشف، ابداع، ارائه، آزمون و ارزیابی آینده‌های ممکن، محتمل و مطلوب است. آینده‌پژوهی انتخاب‌های مختلفی را راجع به آینده فراروی افراد و سازمان‌ها قرار می‌دهد و در انتخاب و پی‌ریزی مطلوب‌ترین آینده به آنان کمک می‌کند (Bell, 2003: 73).

به لحاظ ماهیت مطالعات آینده‌پژوهی، برخی از آینده‌پژوهان، آینده‌پژوهی را به‌عنوان بخشی از تجزیه و تحلیل سامانه، در نظر گرفته‌اند. درمیان این آینده‌پژوهان، نام *ای/اس کوپید ۲* و *وین آی بوچر ۳* به چشم می‌خورد.

بر اساس تعریف *کوپید* از تحلیل سامانه، ویژگی‌های اصلی آینده‌پژوهی در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۲. E.S.Quade

۳. Wayne I. Boucher

۱. تحقیقات آینده، شیوه جدیدی از بررسی آینده و رویکردی تازه است؛ اقدامی قابل‌استفاده که متوجه تغییرات مؤثر و کارآمد است؛
  ۲. آینده‌پژوهی عهده‌دار پاسخگویی در برابر آینده، با احتمالات بی‌نهایت آن، نمی‌تواند باشد و نیست، بلکه وظیفه آن، بررسی مسائل و مشکلات است؛
  ۳. روش‌شناسی عمل‌گرایانه است؛
  ۴. آینده‌پژوهی، در پیش‌بینی و ارزیابی طیفی از بدیل‌های مرتبط با مشکل، وابسته به آینده یا آینده‌محور است.
- ویژگی عمده‌ای که آینده‌پژوهی را از تحقیق در عملیات، متمایز می‌کند، اهداف آن است. آینده‌پژوهی واژه فرایند تصمیم‌گیری در زمینه‌ای بلندمدت را هدف قرار می‌دهد، درحالی‌که تحقیق در عملیات بر زمینه‌ای کوتاه‌مدت متمرکز می‌شود.
- سهیل عنایت/...، آینده‌پژوهی را مطالعه نظام‌مند آینده‌های ممکن، محتمل و مرجح و دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها و اسطوره‌های بنیادین هر آینده می‌داند (عنایت‌ا...، ۲۰۰۷: ۱) آنچه از بررسی تعاریف یادشده برمی‌آید، فقدان اجماع میان آینده‌پژوهان در توصیف این دانش راهبردی است. البته یکی از عوامل این امر، نوبابودن آینده‌پژوهی است. با عنایت به این مهم، باید ادعا کرد که ارائه تعریفی جامع‌و‌مانع از آینده‌پژوهی دشوار است.
- آینده‌پژوهی بر چند فرضیه درباره جهان هستی و نقش انسان استوار است. در اینجا برخی از این اصول اساسی را که نشانه اصلی تفکر آینده‌پژوهان است، مرور می‌کنیم:
- ارتباط گذشته و حال:** این اصل تقریباً میان تمام آینده‌پژوهان مشترک است که جهان هستی یکپارچه و نه آمیخته‌ای از اجزای مستقل و بی‌ارتباط با یکدیگر است از دیدگاه آینده‌پژوهی، انسان مثل همه کائنات، بخشی از هستی را تشکیل می‌دهد.
- به عقیده آینده‌پژوهان، بسیاری از جلوه‌های جهان آینده از درون جهان حال خلق می‌شود؛ از این‌رو، با نگاه دقیق به رویدادهای جهان طی چند سال گذشته می‌توانیم نکات بسیاری را درباره آینده دریابیم.
- مفهوم «چشم‌انداز راهبردی»<sup>۴</sup> نیز وجود این رابطه را به‌گونه‌ای دیگر آشکار می‌سازد. بر این اساس، آینده برای حال و گذشته جنبه علیت پیدا می‌کند و چشم‌اندازی که ما از آینده و آینده مطلوب داریم تصمیمات حال و گذشته ما را دگرگون می‌سازد: «هدف تفکر بر پایه چشم‌انداز، روشن‌ساختن گزینش‌های حال و گذشته در پرتو آینده‌های ممکن است» (گوده، ۱۳۷۵: ۱۵۴).

**قدرت چشم‌انداز:** جایی که آینده وجود ندارد، باید آن را ابداع کرد؛ یعنی باید ایده‌هایی را مطرح ساخت که در قالب طرح مفهیمی، جریان‌های فکری ایجاد کرده و رویدادهای احتمالی آینده را نشان داده و گفتمان‌سازی کنند. اهمیت این ایده‌ها از آنجا است که تفکر ما آمیزه‌ای از ادراک گذشته و تصویرهای ذهنی ما از رویدادهای محتمل آینده است. تصویری که ما از آینده داریم، سهم به‌سزایی در تحقق یا عدم تحقق آینده به آن صورت که ما آن را می‌پنداریم، دارد. امروزه یکی از عوامل تأثیرگذار بر آینده، در کنار روندها، رویدادها و ...، تصاویری است که ما از آینده داریم و این همان چیزی است که از آن به قدرت چشم‌انداز در خلق آینده مطلوب تعبیر می‌شود (مونرو، ۱۳۸۵: ۱۴).

## ۲. برخی اهداف در مطالعات آینده‌پژوهی سیاسی

تقویت حوزه شناخت مسائل سیاسی با به‌کارگیری نظریه‌های پرکاربرد در حوزه سیاست از جمله: نظریه آشوب، نظریه بازی‌ها، نظریه ستیز، نظریه پیچیدگی و ... ممکن است. برخی از مهم‌ترین اهداف مطالعات آینده‌پژوهی سیاسی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. تهیه و تنظیم قواعد برای تحولات سیاسی که در آینده اتفاق می‌افتد و بر اساس آینده‌پژوهی قابل پیش‌بینی هستند؛
۲. شناخت و درک صحیح از مسائل نوظهور و چالش‌های سیاسی پیش روی؛
۳. انجام برنامه‌ریزی بلندمدت و کوتاه‌مدت و پیشگیری از نتایج زیان‌بار رویدادهای پیش‌بینی نشده؛
۴. پرهیز از گام‌نهادن در محیط پرخطر و ناشناخته آینده و محیط آشوبناک؛
۵. پذیرش و درک اهمیت ایده‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌های مثبت گذشته و حال در خلق و ایجاد آینده؛
۶. تحلیل روندهای سیاسی گذشته و حال به‌منظور شناخت مسائل بازدارنده و تجربه‌های منفی که تهدیدی برای تحولات آینده محسوب می‌شود؛
۷. پدیدآوردن نگرشی نظام‌مند، منظم و منطقی نسبت به تحولات آینده با پشتوانه معرفتی و خاستگاه هستی‌شناسی.

## ۳. اتقان نظریه سیاسی در تحلیل روند تحولات سیاسی آینده

نظریه‌های سیاسی بیش از دیگر نظریات در معرض دگرگونی، اصلاح و تغییر است؛ به‌طوری‌که امروزه نظریه‌های سیاسی به کلاسیک و جدید قابل دسته‌بندی است که از چند جهت می‌توان میان این دو دسته از نظریه‌های سیاسی تفکیک قائل شد. در این ارتباط به‌طور خاص می‌توان

به تفاوت و تمایز این دو نوع نظریه از حیث موضوع و روش اشاره کرد. از این‌رو، یک نظریه سیاسی وقتی به یک نظریه سیاسی جدید تحول می‌یابد از حیث روش نیز تغییر می‌کند. از این جهت، نظریه سیاسی جدید مستلزم الزامات متفاوت از الزامات و تبعات روشی نظریه‌های سیاسی کلاسیک است. یکی از الزامات روشی تحول نظریه سیاسی کلاسیک به جدید جزئی‌نگری است. از این‌رو، نظریه‌پرداز سیاسی جدید برخلاف نظریه‌پرداز کلاسیک در تبیین و تحلیل امور و مسائل سیاسی به کلیات نمی‌پردازد، بلکه به جزئیات و مصادیق توجه داشته و جزئی‌نگر است. از سوی دیگر، نظریه‌های جدید سیاسی برخلاف نظریه‌های سیاسی کلاسیک که جبرگرایی بر آن حاکم است، مبتنی بر اراده‌گرایی است. از این‌رو، نظریه‌پردازان جدید علم سیاست در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی ملزم به روشی خاص نیستند و به همین دلیل از روشی تلفیقی بهره می‌گیرند. از دیگر الزامات روشی تحول نظریه سیاسی کلاسیک به جدید، آینده‌نگری است. از این‌رو، نظریه‌پردازان در نظریه سیاسی جدید نگاه به آینده دارند و به همین دلیل امروزه بر اهمیت و ضرورت آینده‌پژوهی در تحلیل‌های سیاسی تأکید می‌شود. از این حیث، پرسش این است که یک نظریه سیاسی چگونه می‌تواند به‌عنوان نظریه غالب، در روند آینده تحولات سیاسی یک رخداد قرار گیرد؟

برای رسیدن به پاسخ درست، نخست باید نظریه را تعریف و سپس اتقان، استحکام و ارکان آن را بررسی کرد. اگر نظریه‌ای از انسجام منطقی، اتقان و استحکام برخوردار و ارکان آن کامل باشد، قطعاً می‌تواند به‌عنوان یک نظریه غالب در روند تحولات سیاسی یک رخداد قرار گیرد. برای نظریه تعاریف مختلف ارائه شده است. نگارنده معتقد است که: «نظریه فرآورده تفکر و دغدغه انسان در خصوص شناخت منطقی و معقول وقایع و تحولاتی است که زندگی وی و هم‌نوعانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد» (عیوضی، ۱۳۸۵: ۱۶). پس نظریه، نخست فرآورده فکری است و دوم، دغدغه‌ای انسانی در خصوص شناخت منطقی و معقول وقایع و تحولاتی است که بر زندگی انسان اثر می‌گذارد. با توجه به تعریف نظریه می‌توان گفت که نظریه سیاسی به عنوان یک فرآورده فکری متکفل تجزیه و تحلیل وقایع و رخداد‌های سیاسی، با هدف ارائه راه‌حل‌ها و پاسخ مناسب برای مقابله با بحران‌ها، معضلات و مشکلات سیاسی موجود در جامعه است. یک نظریه زمانی می‌تواند به‌عنوان نظریه غالب در میان نظریه‌های رقیب قرار بگیرد که از دو ظرفیت درونی و بیرونی در تحلیل وقایع برخوردار باشد:

۱- ظرفیت درونی: ظرفیت درونی یک نظریه، همان مبانی و اصول فکری از قبیل مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی است که به‌عنوان پشتوانه فکری یک نظریه مطرح می‌باشد.

۲- ظرفیت بیرونی: ظرفیت بیرونی یک نظریه این است که در تقابل با نظریه‌های دیگر، توان ایجاد چالش را برای نظریه‌های رقیب در عرصه رقابت داشته باشد و این توانایی ایجاد چالش برای یک نظریه غالب، زمانی امکان‌پذیر است که نظریه توانایی تجزیه و تحلیل وقایع و رخدادهای سیاسی را با توجه به زمان گذشته، حال و آینده داشته باشد. به عبارتی دیگر، آینده‌نگری در نظریه غالب امری است که کمک می‌کند تا نظریه بتواند با تکیه به گذشته و استفاده از تجربیات سازنده آن، وقایع و رخدادهای سیاسی موجود را تجزیه و تحلیل منطقی کرده و در آن تغییر و تحول ایجاد کند و برای آینده نیز راه‌حل‌ها و راهکارهای منطقی و معقول ارائه نماید. در واقع، نوعی تحلیل از مسائل و رخدادهای سیاسی و ارائه راه‌حل‌های مناسب برای آینده و قدرت پاسخگویی به مسائل سیاسی روز، با تکیه به ظرفیت‌های درونی و بیرونی نظریه، توانایی آن را در عرصه رقابت با نظریه‌های دیگر به نمایش می‌گذارد. امروزه نظریه‌های سیاسی متعددی برای پیش‌بینی و مطالعه تحولات سیاسی آینده وجود دارد که روند رو به رشدی را در آینده‌پژوهی طی می‌کند. در رابطه با رویدادهای روندساز سیاسی آینده‌پژوه سیاسی، با عدم قطعیت‌ها از یک طرف و پیش‌ران‌ها از طرف دیگر سروکار داریم. از جمله رهیافت تکامل یافته برای حل مسائل سیاسی در شرایط عدم قطعیت<sup>۵</sup> نظریه احتمال است که می‌توان به عدم قطعیت‌های ناشی از جنبه‌های در حال وقوع اشاره داشت. نظریه احتمال در موقعیت‌هایی از عدم اطمینان کاربرد دارد که از اطمینان لازم برخوردار نباشد، بی‌ثباتی در تأثیرگذاری پیش‌ران‌ها، فقدان یا تغییر روندها و اینکه به لحاظ پیچیدگی اوضاع محیطی، گستردگی عوامل تأثیرگذار به‌خوبی قابل‌شناسایی نباشد و برابند این تأثیر به‌صورت مجزا قابل بررسی نباشد.

لذا کاربرد نظریه احتمال در تحولات آینده، دستیابی به الگوریتمی برای پیش‌بینی آینده‌های محتمل (سناریوهای محتمل) با در نظر گرفتن روندها و عدم قطعیت‌ها (احتمالات ممکن) و پیشامدها یا اتفاقات قریب‌الوقوع است.

اگرچه نظریه احتمال برای تبیین آینده و نتایج حاصل از پیش‌ران‌های سیاسی لازم و بسیار مناسب است، اما به‌تنهایی قدرت تحلیل و سناریوسازی ندارد؛ بدین جهت و با توجه به اینکه در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل سود یک بازیگر تنها در گرو رفتار خود او نبوده و متأثر از رفتار یک یا چند بازیگر دیگر است و آینده‌ها از این قاعده متأثر است، لذا نظریه بازی‌ها خلأ تحلیل نظری آینده تحولات سیاسی را جبران می‌کند. نظریه بازی‌ها و بازی‌سازی آینده، رابطه تنگاتنگی با تصمیم‌گیری و چانه‌زنی دارد. این نظریه برای مطالعه آینده روابط قدرت‌های

سیاسی که در آن توأم با چانه‌زنی و تلاش برای پیش‌بینی اقدامات حریف یا گیرانداختن حریف و به کار بستن فنون تحلیلی منتج از نظریه بازی‌ها است، کاربرد دارد. مهم‌ترین اصل در نظریه بازی‌ها، چشم‌اندازسازی روابط در حوزه عملیاتی است که بر هوشمندی و بخردانه‌بودن رفتار بازیکنان قرار دارد.

نظریه دیگری که در مطالعات آینده در حوزه تحولات سیاسی کاربرد ویژه دارد، نظریه آشوب است. از دیدگاه نظریه آشوب، سیستم‌های پیچیده صرفاً ظاهری پرآشوب دارند و در نتیجه نامنظم و تصادفی به نظر می‌رسند، در حالی که تابع جریانی معین با فرمول ریاضی مشخص هستند. از همین رو، موضوع آشوب در ریاضیات معمولاً با عنوان «آشوب معین» مطرح می‌شود که بر پایه نظریه «رشد غیرخطی بازخوردی» شکل گرفته است. در این نگرش می‌توان آشوب را یک فرایند غیرخطی معین دانست که تصادفی نیست، اما تصادفی به نظر می‌رسد. «نظریه آشوب، این فرضیه را مطرح می‌کند که بسیاری از سیستم‌های با رفتار به‌ظاهر تصادفی، به‌طور کامل از یک رابطه ریاضی غیرخطی تبعیت می‌کنند و در نتیجه قابل پیش‌بینی هستند... در یک سیستم آشوبناک، دلیل اصلی نوسانات خروجی، سازوکارهای درونی متعلق به سیستم غیرخطی مولد داده‌هاست و نه وقوع شوک‌های خارجی. زمانی که یک نظام بازخورد غیرخطی از حالت آرام تعادل پایدار خارج شود و به تعادلی بی‌قرار و ناپایداری شدید میل کند از مرحله‌ای از ناپایداری مقید عبور می‌کند که در آن رفتار بسیار پیچیده‌ای از خود نشان می‌دهد. می‌توان این مرحله را ناحیه مرزی بین تعادل پایدار و تعادل ناپایدار نامید. در این ناحیه مرزی دینامیک متضاد و متناقض یعنی پایداری و ناپایداری باهم و به‌طور هم‌زمان عمل می‌کنند و نظام را به جهات مختلف می‌کشانند. هنگامی که نظام در این ناحیه مرزی قرار دارد، هیچ‌یک از این نیروهای متضاد را نمی‌توان از میان برداشت. وقتی نظام در ناحیه مرزی قرار داشته باشد، هرگز به شکل منظم که منجر به تعادل شود، رفتار نمی‌کند. برعکس، الگوهای رفتاری ایجاد می‌کند که نه تنها بی‌نظم، بلکه کاملاً غیرقابل پیش‌بینی هم هستند. به‌هرحال، چنین رفتاری از نظر کیفی الگویی «نهفته» دارد. دانشمندان چنین ترکیبی از پیش‌بینی‌ناپذیری و الگوی کیفی را آشفتگی یا فراکتال نامیده‌اند. پس آشفتگی یا آشوب در معنای علمی کلمه، اغتشاش مطلق نیست، بلکه بیشتر ناپایداری محدود و مقید است تا ناپایداری شدید و خارج از کنترل. ترکیبی است از نظم و بی‌نظمی که در آن، الگوها به‌طور مستمر در اشکال بی‌نظم اما مشابه آشکار می‌شود.

هنگامی که نظامی پایدار یا ناپایدار باشد، آینده کوتاه‌مدت و بلندمدت آن کاملاً قابل پیش‌بینی است، اما زمانی که نظام در آشفتگی فرورفته باشد، رفتار کوتاه‌مدت آن را می‌توان



پیش‌بینی کرد؛ زیرا تغییرات کوچک برای آن‌که بزرگ‌تر شوند و رشد کنند، نیاز به زمان دارند، در حالی که پیش‌بینی رفتار و نتایج بلندمدت آن عملاً امکان‌پذیر نیست. در این حال، پیوندهای میان علت و معلول از نظر زمانی و مکانی دور از هم هستند. وجود چنین فاصله‌ای میان علت‌ها و معلول‌ها، عنوان کردن این مطلب را که چه چیزی علت به‌وجود آمدن چه چیزی است را بسیار دشوار می‌سازد؛ یعنی انجام پیش‌بینی‌های دقیق و صحیح از آنچه در مکانی خاص و در دوره زمانی مشخصی اتفاق خواهد افتاد، بسیار دشوار است. در واقع، تنها یک آینده که این نظام در نتیجه علتی بیرونی به‌سوی آن حرکت کند وجود ندارد، بلکه آینده‌های احتمالی فراوانی وجود دارد و آنچه به منصفه ظهور می‌رسد، به جزئیات دقیق آنچه نظام و نظام‌های سازنده محیط انجام می‌دهند ارتباط دارد، اما پیش‌بینی‌ناپذیری درونی و ذاتی در بلندمدت و ارتباط نامعلوم و مبهم میان علت و معلول تنها ویژگی آشفتگی نیست (روزنا، ۲۰۰۵: ۱۴-۱۲).

بنابراین، عملاً نظریه‌های سیاسی در تحلیل روند تحولات سیاسی آینده با روش‌های کارآمدی سروکار دارند که می‌توان بر اساس آنها، پیش‌بینی‌هایی از تحولات سیاسی ارائه داد که از جمله رویکردهای روشی در حوزه سیاسی را بر پایه پیش‌بینی در آینده‌پژوهی سیاسی باید ملاحظه داشت. *آتیلو هاوس*، به‌طور مشخص رشد فزاینده پیش‌بینی را به عوامل مهمی مانند جهانی‌سازی و تغییرات سیستمی و تکنولوژیک، پیچیدگی شرایط، چالش‌های تصمیم‌گیری، موضوعات محیطی، بروز عدم اطمینان‌ها، کسب مهارت‌های جدید، همکاری‌های گروهی و شبکه‌ای، فشارهای اقتصادی و سیاسی فزاینده به دولت‌ها، زیر سؤال رفتن اعتبار تحقیقات علمی مرسوم، فردگرایی و اهمیت‌یابی تصمیم‌گیری‌های فردی مربوط می‌داند (Havas, 2003: 34). به نظر می‌رسد روش‌ها و مطالعات پیش‌بینی طی دو دهه گذشته، تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته و از حیث موضوعی و نیز روش‌شناختی دچار تغییرات اساسی شده است. این تحولات روش‌شناسی شناخت پدیده‌های سیاسی را پویا کرده است.

#### ۴. رابطه پیش‌بینی با تبیین علمی

در علوم اجتماعی، تبیین مقدمه انجام پیش‌بینی است که خود مبتنی بر ارائه توصیف جامع و کامل از پدیده‌هاست. اهمیت تبیین در آن است که قانون و قاعده زیربنایی را برای پیشگویی در اختیار می‌نهد. در واقع، پدیده‌های مورد مطالعه در سیطره یک قاعده علمی معین پیش‌بینی می‌شوند که همان نظریه است (دانیل، ۱۳۸۱: ۸۳). وجه تمایز پیش‌بینی و پیشگویی در روشمند بودن و تبیین موضوع در پیش‌بینی است. در واقع، پیش‌بینی پدیده‌ها نیز، تابع قواعد و نظریه‌های علمی پذیرفته‌شده‌ای است که به صحت و صدق آنها اطمینان داریم و توانسته‌اند به‌طور مستمر از عهده تفسیر جهان اطراف و به‌طور مشخص پدیده مورد بررسی برآیند.

## ۵. مطالعات راهبردی، تلاقی‌گاه آینده‌پژوهی سیاسی

با توجه به چندرشته‌ای بودن آینده‌پژوهی، همچنین فراگشته‌ای بودن آنچه نسبتی با علم سیاست دارد و اینکه در عرصه علوم سیاسی که با محوریت موضوعی انسان، سیاست و اصول معرفتی خاص آن بنا شده است، آینده‌پژوهی چگونه می‌تواند فرصت‌های مناسب مواجهه منطقی با تغییرات و تصمیم‌گیری‌های راهبردی سیاسی با بازده مطلوب و درنهایت فرصت ساختن آینده‌ای برای سرنوشت مطلوب را در اختیار نظریه‌پردازان سیاسی و عوامل اجرایی نظام سیاسی قرار دهد؟

رابطه علم سیاست در قلمرو موضوعی، روشی و مسئله‌شناسی با مقوله زمان و آینده از حیث ماهیت و قابلیت، جوهره آینده‌پژوهی سیاسی است. دو قلمرو معرفت‌شناسی و کاربرد حوزه شناخت در عرصه عمل در موضوع، روش و مسئله تعیین‌کننده جایگاه تلاقی آینده‌پژوهی با علوم سیاسی است، اما باید اذعان داشت که عمده مطالعات در حوزه مطالعات سیاسی با مطالعات راهبردی و پیامدهای کاربردی آن ارتباط دارد. اسپیریگنز معتقد است از بدو پیدایش نخستین اندیشه‌ها و نظریه‌های مرتبط با علم سیاست، تصویرپردازی درخصوص آینده به‌منظور خروج از وضع موجود و نیل به وضع مطلوب، همواره مورد توجه اندیشمندان این علم قرار داشته است (اسپیریگنز، ۱۳۷۰، ۱۴۳-۱۴۲). آینده‌پژوهی به دانشمند علوم سیاسی کمک می‌کند آینده‌ای مطلوب متناسب با امکانات و واقعیات موجود طراحی کند و زمینه‌های خلق آن را با ارائه راهبردها و استراتژی‌های متناسب با آن سناریو، فراهم سازد (عیوضی، بی‌تا: ۴). از آنجاکه مطالعات استراتژیک نقش مؤثری در آینده‌پژوهی سیاسی دارد؛ بنابراین برای سنجش نسبت آینده‌پژوهی و نظریه در علوم سیاسی و نقش آینده‌پژوهی در مطالعات نظری علوم سیاسی، باید به سنجش مطالعات نظری یا همان نظریه‌ها در علوم سیاسی و مطالعات استراتژیک در این حوزه بپردازیم.

## ۶. آینده‌پژوهی مطالعات راهبردی و ارتباط آن با نظریه در علم سیاست

میان استراتژی و نظریه سه نوع رابطه قابل تصور است. در تصویر نخست، هرگونه ارتباطی میان مطالعات استراتژیک و مطالعات نظری نفی می‌شود و حکم به استقلال این دو از یکدیگر صادر می‌گردد. در تصویر دوم، مطالعات استراتژیک کاملاً در دل نظریه شکل می‌گیرد و تأثیری یک‌سویه از نظریه به مطالعات آینده و مطالعات استراتژیک وجود دارد. در تصویر سوم، این ارتباط دوسویه است و همچنان که مطالعات آینده و استراتژیک تنها در پرتو فهم‌پذیری حاصل از نظریه حاصل می‌شود، مطالعات آینده و راهبردی نیز بر نظریه‌ها تأثیری اصلاحی، تأییدی و یا انکاری خواهند داشت.

## ۶-۱. تقدم راهبرد و استقلال آن از نظریه

قائلین به عدم ارتباط مباحث مرتبط با آینده‌پژوهی، سیاست‌گذاری و طراحی راهبرد، آن را در هیچ‌یک از مراحل تکوین، وامدار نظریه یا منوط به آن نمی‌دانند. مطالعه روندهای اجتماعی، نوشتن سناریوها و تعیین سیاست‌ها و انتخاب راهبردهای متناسب، مستقل از نظریه‌ها و بر مبنای ملاحظات کاملاً مستقل، عینی و غیرنظری، تدوین می‌شود (فریدمن، ۱۳۸۲: ۴۱۱). برخی دیگر این‌گونه استدلال می‌کنند که آنچه در مباحث سیاست‌گذاری و تعیین راهبرد تعیین‌کننده است، ملاحظات عینی و محاسبات عقلانی صرف است. متغیرهایی همچون فناوری، نیروی انسانی، حجم و نوع جنگ‌افزار و ... در رتبه نخست اهمیت قرار دارد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۰). آن میزان از دانشی نیز که معمولاً در تدوین سناریوها، تحلیل روندها و تعیین راهبردها مورد استفاده قرار می‌گیرد، دانش‌های مادی و محاسباتی و مرتبط با مباحث آماری و تحلیل آن است (فریدمن، ۱۳۸۲: ۴۱۱) و نه دانش نظری و نظریه‌هایی که کیفیت ترتب پدیده‌ها در حوزه نظام سیاسی را توضیح می‌دهند. تأکید بر کاربردی بودن دانش آینده‌پژوهی و قرار گرفتن سیاست‌گذاری و تعیین راهبرد در حوزه «عمل» نیز می‌تواند به‌عنوان تأییدی بر استدلال‌های بالا مورد خوانش قرار گیرد. مباحث سیاست‌گذاری و تعیین راهبرد ماهیتاً پراگماتیک و دارای سرشتی «عملی» هستند. بر همین اساس، نظریه‌های راهبردی نیز نظریه اقدام است. استراتژی یعنی این‌که چگونه آن را انجام دهیم (بیلیس و ویرتر، ۱۳۸۲: ۲۳). این حقیقت، به‌خودی خود مؤید تقدم مباحث آینده‌نگرانه و راهبردی و استقلال آن از نظریه سیاسی نیست، مگر این‌که آن را مقدمه این سخن قرار دهیم که نظریه به‌دنبال کشف الگوها و قواعد عام است، حال آنکه مطالعات آینده‌نگرانه زمانی مجال طرح می‌یابد که تصمیمات فردی به عنوان عامل شکل‌دهنده تاریخ قلمداد شود. در این رویکرد، تأکید بر کنشگر بودن انسان در نقطه مقابل پذیرش الگوها و قواعد عامی است که محتوای نظریه‌ها را شکل می‌دهند. بر همین اساس است که با قاطعیت می‌گویند: «کسانی که فکر می‌کنند تحلیل از سیاست، نیازمند شناخت وقایع تاریخی، قوانین جهانی زندگی سیاسی، الگوهای ثابت رفتاری و تصمیمات ساختاری برای عمل است، قطعاً استراتژیک نمی‌اندیشند» (فریدمن، ۱۳۸۲: ۴۲۰). مطالعات آینده مربوط به حوزه رفتارند و انتخاب‌های راهبردی در حوزه رفتار شکل می‌گیرند، حوزه‌ای مستقل از اندیشه که اقتضات یکسان و واحدی را بر استراتژیست‌ها اعمال می‌کند، حتی اگر به سنت‌های فکری و نظری متفاوتی تعلق داشته باشند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۱). عاملی که باعث این همسانی در نحوه تدوین استراتژی‌ها شده، ابتدای همه آنها بر یک منطق واحد به نام «عقلانیت» است که بر حوزه رفتارهای استراتژیک حاکم است. عقلانیت را می‌توان به‌مثابه

انتخاب عملی دانست که متضمن به‌حداکثر رساندن موقعیت ارزشی یک فرد بر اساس محاسبات دقیق و منافع و مضار بالقوه و احتمالات مربوط به انتخاب طرف مقابل باشد (گارت، ۱۳۸۵: ۲۳ و ۲۴). به‌عبارت ساده‌تر، دولت‌ها تحولات آینده را بر مبنای منطق عقلانیت و با تأکید بر محاسبه سود و زیان و پیش‌تدبیری دیپلماتیک می‌سنجند.

#### ۶-۲. تقدم نظریه و ابتنای راهبرد بر آن

قائلین به عدم ارتباط مباحث مرتبط با آینده‌پژوهی، سیاست‌گذاری و طراحی راهبرد، آن را در هیچ‌یک از مراحل تکوین، وامدار نظریه و یا منوط به آن نمی‌دانند. مطالعه روندهای اجتماعی، نوشتن سناریوها و تعیین سیاست‌ها و انتخاب استراتژی‌های متناسب، مستقل از نظریه‌ها و برمبنای ملاحظات کاملاً مستقل، عینی و غیرنظری، تدوین می‌شود. می‌توان با بیان‌های مختلفی به نفع این دیدگاه استدلال کرد. به‌عنوان مثال، می‌توان با این واقعیت عینی و خارجی آغاز کرد که مطالعات آینده‌پژوهانه و به‌تبع آن، مباحث استراتژیک، عمدتاً قابل اندراج در هیچ یک از رشته‌های نظری آکادمیک نیستند، بر همین اساس است که لارنس فریدمن، به‌شدت در این امر تردید دارد که بتوان از طریق علوم دانشگاهی، چارچوبی اندیشمندانه در این باب، فراهم آورد (فریدمن، ۱۳۸۲: ۴۱۱). برخی دیگر این‌گونه استدلال می‌کنند که آنچه در مباحث سیاست‌گذاری و تعیین راهبرد تعیین‌کننده است، ملاحظات عینی و محاسبات عقلانی صرف است. متغیرهایی همچون فناوری، نیروی انسانی، حجم و نوع جنگ‌افزار و ... در رتبه نخست اهمیت قرار دارد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۰) آن میزان از دانشی نیز که معمولاً در تدوین سناریوها، تحلیل روندها و تعیین راهبردها مورد استفاده قرار می‌گیرد، دانش‌های مادی و محاسباتی و مرتبط با مباحث آماری و تحلیل آن است (فریدمن، ۱۳۸۲: ۴۱۱) و نه دانش نظری و نظریه‌هایی که کیفیت ترتب پدیده‌ها در حوزه نظام سیاسی را توضیح می‌دهند. کلازویتس نیز به‌عنوان کسی که در مرز تحول مطالعات راهبردی ایستاده، هنگامی که عناصر راهبرد را بیان می‌کند، صرفاً بر عناصر مادی و عینی تأکید می‌کند؛ گویی مطالعات آینده‌نگرانه و راهبردی را صرفاً شامل عناصری همچون عناصر روانی، فیزیکی، ریاضی، جغرافیایی و آماری می‌داند (کلازویتس، بی‌تا: ۱۹). تأکید بر کاربردی‌بودن دانش آینده‌پژوهی و قرارگرفتن سیاست‌گذاری و تعیین راهبرد در حوزه «عمل» نیز می‌تواند به‌عنوان مؤیدی بر استدلال‌های بالا مورد خوانش قرار گیرد. مباحث سیاست‌گذاری و تعیین راهبرد ماهیتاً پراگماتیک و دارای سرشتی «عملی» هستند. بر همین اساس، نظریه‌های راهبردی نیز نظریه اقدام است. استراتژی یعنی این‌که چگونه آن را انجام دهیم (بیلیس و ویرتر، ۱۳۸۲، ۲۳). این حقیقت، تقدم مباحث آینده‌نگرانه و راهبردی و استقلال آن از نظریه سیاسی نیست، مگر این‌که آن را مقدمه این

سخن قرار دهیم که نظریه به‌دنبال کشف الگوها و قواعد عام است که بر اساس مطالعات آینده‌نگرانه امکان شناخت عوامل شکل‌دهنده آینده را به‌دست آورد؛ وگرنه این برداشت اساساً مغایر با برداشت بالا است که کنشگر بودن انسان در نقطه مقابل پذیرش الگوها و قواعد عامی است که محتوای نظریه‌ها را شکل می‌دهند. بر همین اساس است که با قاطعیت می‌گویند: «کسانی که فکر می‌کنند تحلیل از سیاست، نیازمند شناخت وقایع تاریخی، قوانین جهانی زندگی سیاسی، الگوهای ثابت رفتاری و تصمیمات ساختاری برای عمل باشد، قطعاً استراتژیک نمی‌اندیشند» (فریدمن، ۱۳۸۲: ۴۲۰). این سخن منسوب به وینسنت چرچیل را نیز باید در همین راستا تحلیل کرد: «حقایق جنگ مطلق هستند، اما اصولی که در عمل بر آنها حکمروایی می‌کند، باید در هر موقعیت خاص از شرایطی خاص که همیشه متفاوتند، مشتق شوند و در نتیجه هیچ قاعده‌ای راهنمای عمل نخواهد بود» (لطفیان، ۱۳۸۳: ۳۲). مطالعات آینده مربوط به حوزه رفتارند و انتخاب‌های راهبردی در حوزه رفتار شکل می‌گیرند، حوزه مستقل از اندیشه که اقتضات یکسان و واحدی را بر استراتژیست‌ها اعمال می‌کند، حتی اگر به سنت‌های فکری و نظری متفاوتی تعلق داشته باشند. به همین دلیل، همه دولت‌ها از لحاظ نحوه تعقیب منافع استراتژیک یکسان عمل می‌کنند. دولت‌ها از لحاظ کارکردی متفاوت نیستند و جملگی به‌دنبال به حداکثر رساندن سودمندی خود می‌باشند. معمولاً این سودمندی را به‌صورت کاملاً ساده‌ای از قدرت و اغلب در چارچوب توانمندی‌ها و منابع تعریف می‌کنند. بنابراین، دولت‌ها توانمندی‌ها را ایجاد و توسعه خواهند داد و به همان‌سان، از فرصت‌های موجود استفاده خواهند کرد. به‌عبارت‌دیگر، آنها همگی با یک منطق و آن‌هم منطقی عینی و غیرنظری، به آینده می‌نگرند و بر مبنای آن به تصمیم‌سازی مبادرت می‌ورزند. انتخاب‌های استراتژیک، میل به حداکثر دارند و تنها و عمدتاً به‌واسطه متغیرهایی چون جغرافیا، توانمندی، تهدید و تمایل دولت‌ها برای اجتناب از رفتاری که می‌تواند بقای دولت‌های دیگر را مورد تهدید فوری قرار دهد، محدود می‌شوند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۱). عاملی که باعث این همسانی در نحوه تدوین استراتژی‌ها شده، ابتدای همه آنها بر یک منطق واحد به نام «عقلانیت» است که بر حوزه رفتارهای استراتژیک حاکم است. بر این اساس، تمامی کنش‌های بازیگران در حوزه روابط بین‌الملل، با پیروی از منطق واحدی شکل می‌گیرد و همه بازیگران، عقلانی رفتار می‌کنند. عقلانیت را می‌توان به‌مثابه انتخاب عملی دانست که متضمن به‌حداکثر رساندن موقعیت ارزشی یک فرد بر اساس محاسبات دقیق و منافع و مضار بالقوه و احتمالات مربوط به انتخاب طرف مقابل باشد (گارنت، ۱۳۸۵: ۲۳ و ۲۴).

نظریه بازی‌ها بر همین اساس شکل گرفته و توضیح می‌دهد که انتخاب‌های استراتژیک بازیگران، چگونه شکل می‌گیرند. ویژگی عمده تصمیم‌گیری در شرایط بازی این است که هر بازیکن قبل از تصمیم‌گیری و انتخاب باید واکنش دیگران را نسبت به انتخاب و تصمیم خود را تجزیه و تحلیل کند و آنگاه تصمیمی را اتخاذ کند که برایش بهترین است. به تعبیر دیگر، برای او باید بیشترین عایدی را با در نظر گرفتن واکنش طرف مقابل، داشته باشد (عبدلی، ۱۳۸۶: ۲). فرض اساسی این است که در محیط استراتژیک، بازیگر عاقلانه رفتار می‌کند؛ یعنی با در نظر گرفتن تأثیر احتمالی تصمیم خود بر دیگران، آن تصمیمی را اتخاذ می‌کند که بیشترین منافع را در برداشته باشد (گارنت، ۱۳۸۵، ۲۳). بر همین اساس و در پرتو نظریه بازی‌ها، استراتژی این‌گونه تعریف می‌شود: «به‌کارگیری بهینه مهارت در بازی» یا «استراتژی مهارت خوب‌بازی کردن یا محاسبه به‌کارگیری مهارت به بهترین وجه» (عبدلی، ۱۳۸۶: ۴). به عبارت ساده‌تر، دولت‌ها تحولات آینده را بر مبنای همین منطق عقلانیت می‌سنجند، نه در چارچوب نظریه‌های آکادمیک در باب سیاست که از واقعیت به دور هستند. از جمله نقدهای وارد بر این رویکرد در تحلیل استراتژیک، تفاوت راهبردها در موقعیت‌های مشابه است. به‌عنوان مثال، بر استراتژیست‌های آمریکایی دوران جنگ سرد این‌گونه خرده گرفته می‌شود که آنها نتوانستند واکنش‌های شوروی را پیش‌بینی کنند و دلیل آن نیز مسلم فرض کردن این حقیقت بود که شوروی‌ها واکنشی همانند واکنش آمریکا در موارد خاص خواهند داشت؛ درحالی‌که نتایج سیاسی ثابت کرد که این نوع «پیش‌بینی رفتاری» از طرف دانشمندان ایالات متحده (بر مبنای پارادایم‌های بازیگر عقلانی و مدل‌سازی نظری بازی در تحلیل روابط ابرقدرت‌ها) اشتباه است (عبداله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۲).

در نقطه مقابل، عده‌ای دیگر بر آن هستند که استقلال مطالعات آینده و مباحث راهبردی از مباحث نظری سیاست، امری فاقد معنا است و برخاسته از نگاه خام و ساده‌لوحانه است. جان گارنت در این باره می‌گوید: «تحلیل استراتژیک بدون داشتن دانش سیاسی بی‌معنا است. امروزه تفکرات استراتژیک چنان رابطه به‌هم‌بافته و ناگشودنی با سیاست بین‌المللی دارند که هر اقدامی در جهت جدا کردن آنها گمراه‌کننده و خطرناک خواهد بود. کسانی که درک چندانی از سیاست ندارند، اغلب چنان برداشت خام و ساده‌لوحانه‌ای از رفتار یک دولت دارند که این برداشت مانع می‌شود تا زمینه‌ای را که مسائل استراتژیک از آن می‌جوشد درک کنند و یا به تجزیه و تحلیل آنها ارج گذارند» (گارنت، ۱۳۸۵: ۶). به عبارت دیگر، نمی‌توان بدون نظریه منطق حاکم بر رفتار بازیگران در عالم سیاست را فهم یا پیش‌بینی کرد.

رادیکال‌ترین تقریر این دیدگاه را چه‌بسا بتوان بر اساس نظریه سازه‌انگاری ارائه کرد. براساس این دیدگاه، اساساً خارج از چارچوب نظری و مفهومی، انگاره‌ها، معانی، قواعد و هنجارها، نظام سیاسی واقعیت خارجی ندارد. به تعبیر وُنت، بازیگران بر اساس معنایی که پدیده‌ها برای آنها و دیگر کنشگران دارند عمل می‌کنند و مهم‌تر از آن، این معانی در ذات جهان نیستند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۶). به عبارت دیگر، ذات تحولات معنا، منطق و مفهومی ندارند تا ما با کشف آن، روند آینده آنها را پیش‌بینی کنیم، مگر آنکه به آن از دریچه نظریه بنگریم. به‌عنوان مثال، نظام بین‌المللی مجموعه‌ای از ایده‌ها، پیکره‌ای فکری و نظامی از هنجارها است که توسط افرادی مشخص و در زمان و مکانی خاص برقرار شده است. سازه‌انگاران معتقدند اگر افکار و ایده‌هایی که در بطن روابط بین‌الملل وارد می‌شوند، تغییر یابند، آنگاه خود نظام نیز تغییر خواهد یافت (عبداله‌خانی، ۱۳۸۷: ۵۹).

مطالعه میدانی در مورد طراحان سناریوها و استراتژی‌های بین‌المللی معمولاً در قالب دو نسل بروز یافته است. نسلی که هم‌زمان با دوران جنگ سرد، همت خویش را نه بر تغییر جهان بلکه بر حفظ وضع موجود قرار می‌داد و تمامی سناریوهای آنها فضایی دوقطبی و در حالت مطلوب، متوازن را به تصویر می‌کشید و نسل پس از آن که تدوین راهبرد را باهدف ایجاد تغییر در نظام بین‌الملل دنبال می‌کرد و در سناریوهایی که برای آینده نظم بین‌المللی تصویر می‌کرد، از دهکده جهانی سخن می‌گفت. در ورای استراتژی‌های نسل نخست، می‌توان رد پای بسیاری از مفروضات فلسفی واقع‌گرایانه را دنبال کرد.

به‌عنوان مثال، این ایده‌های واقع‌گرایانه همچون سرشت ویرانگر و غیرقابل اصلاح انسان و ناممکن بودن صلح دائمی، واقع‌گرایان را بر آن می‌دارد تا «راه‌های پرداختن به تهدیدات دائمی منازعات، از طریق کاربرد استراتژی، برای به‌حداقل‌رساندن صدمات ناشی از منازعات و خشونت‌های بین‌المللی را مطرح سازند» (بیلیس و ویرتر، ۱۳۸۲: ۲۶)؛ زیرا در پرتو چنین نظریاتی، به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان آینده‌ای کاملاً صلح‌آمیز برای بشر پیش‌بینی کرد یا سناریویی که شامل وضعیت صلح مطلق باشد را ترسیم نمود. همچنین باور به آنارشیک‌بودن نظام بین‌الملل و تعیین‌کننده‌بودن قدرت در رویدادها و تحولات بین‌المللی، «خودیاری» یا تجویز افزایش و استفاده از قدرت برای نیل به اهداف را به‌عنوان یک استراتژی، پیشنهاد می‌کند (بیلیس و ویرتر، ۱۳۸۲: ۲۷)؛ زیرا در این چارچوب نظری، در هیچ سناریویی نمی‌توان از حذف حاکمیت‌های ملی و استقرار حاکمیت واحد جهانی سخن گفت.

با توجه به همین مفروضات نظری واقع‌گرایانه است که برخی از نقدهای وارد بر سناریونویسان و استراتژیست‌ها نیز بیش از آنکه به اشکال و نحوه‌های تدوین سناریوها و تدوین

استراتژی‌هایشان بپردازد، بر پیش‌فرض‌های نظری آنها تاخته است. به‌عنوان مثال، دولت‌محور بودن، از جمله اصول مسلم نظریه بین‌الملل واقع‌گرایان است که مورد انتقاد قرار گرفته است. نادیده انگاشتن ظرفیت‌های صلح و همکاری در روابط بین‌الملل و غرق‌شدن در بخش تاریک ماهیت انسانی از دیگر انتقاداتی است که بیش از همه، بنیادهای نظری را که این نسل از آینده‌پژوهان و استراتژیست‌ها از فراز آنها به تدوین به آینده می‌نگریسته‌اند، به چالش می‌کشد (بیلیس و ویرتر، ۱۳۸۲: ۲۸).

### ۳-۶. ارتباط دوسویه

این توصیه که استراتژی باید با ترکیب ملاحظات میدانی و نیز نگرش‌ها و تحلیل‌های سیاسی تدوین شود، می‌تواند ناظر به سومین گونه ارتباط نظریه و استراتژی باشد:

«درحالی‌که به‌درستی، این سیاستمداران هستند که باید اهداف سیاست خارجی یک جامعه دموکراتیک را تعیین کنند، نه فرمان‌برداران نظامی یا غیرنظامی؛ این کار باید با مشورت کسانی صورت گیرد که اگرچه ممکن است فاقد صلاحیت اظهارنظر در مورد سیاست باشند، اما به دلیل مزیت ناشی از دانش تخصصی خود، بهتر از هر کس دیگر قادر به تفکر بوده، می‌توانند به بهترین وجه در خصوص عملی‌بودن خط‌مشی‌ها و نتایج حاصل از اتخاذ آنها توصیه‌هایی کنند... به‌طور حتم، سیاستمداران باید کنترل نهایی را در دست داشته باشند، ولی تصمیمات آنها باید با توصیه‌هایی که از متخصصان دریافت می‌دارند، تعدیل شود. اگر این جمله منصوب به کلمانسو که جنگ جدی‌تر از آن است که تنها به ژنرال‌ها واگذار شود، درست باشد، به همین ترتیب جنگ جدی‌تر از آن است که تنها به سیاستمداران محول شود. چیزی که لازم است، گفت‌وشنود و ارتباط مداوم بین اندیشه‌های سیاسی و نظامی است» (گارنت، ۱۳۸۵: ۷). بر این اساس، رابطه میان مطالعات آینده و مباحث استراتژیک از یک‌سو و نظریه از سوی دیگر، رابطه‌ای دوسویه خواهد بود. این بدان معناست که آینده‌پژوهی و تدوین استراتژی در یک خلأ نظری صورت نمی‌گیرد، بلکه همواره بر بنیاد نگرش‌ها و بینش‌های نظری شکل می‌گیرند. درعین حال، شرایط مادی نیز تأثیر خاص خود را خواهند داشت. به تعبیر ونت «شرایط مادی مستقل از انگاره‌ها، حداقل دو تأثیر قوام‌بخش یا تکوینی خاص خود را دارند: یکی تعریف محدودیت‌های فیزیکی امکان‌پذیری و دیگری کمک به تعریف هزینه‌ها و سودهای سایر جریان‌ات بدیل» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۹). استراتژی‌ها و سناریوها تنها با استناد به انتخاب کنشگر شکل نمی‌گیرند؛ چنان‌که در یک فرایند قهری، فارغ از انتخاب‌های کنشگر و صرفاً با استناد به ساختارهای فکری و فرهنگی نیز تدوین نمی‌شوند. استراتژی، حلقه ارتباط میان عرصه عملی و نظری است. یک استراتژیست که بر اساس تفکر استراتژیک تصمیم‌گیری



می‌کند، همواره میان دو حوزه نظری و عملی یا به عبارت دیگر میان اهداف و وسایل، ارتباط برقرار می‌کند. این‌گونه افراد، نه مانند عالمان سیاسی صرفاً دارای نگرش‌های نظری و نه مانند عاملان سیاسی صرفاً دارای گرایش‌های پراگماتیک هستند، بلکه گروه سومی هستند که توان و هنر آن را دارند که:

- به تحلیلی عالمانه و روشمند از پدیده‌های سیاسی در عرصه عمل برسند؛
- منطق حاکم بر تحولات را کشف و درک نمایند؛
- تصویری (تصاویری) از آینده معادلات سیاسی ارائه کنند (سناریوسازی)؛
- متناسب با امکانات و شرایط، تجویزهای لازم برای نیل به اهداف مصوب را عرضه بدارند (خلیلی، ۱۳۸۵: ۷۷۵).

## ۷. آینده‌پژوهی علوم سیاسی

از بدو پیدایش نخستین اندیشه‌ها و نظریه‌های سیاسی، تصویرپردازی درخصوص آینده به‌منظور خروج از وضع موجود و نیل به وضع مطلوب، همواره مورد توجه فیلسوفان سیاسی بوده است (Lombardo, 2010). به اعتقاد *توماس اسپیریگنز*، آرمانشهر تجسم عالم و نظریه‌پرداز علم سیاست از جامعه بازسازی‌شده و نمایانگر آینده است. وی تأکید می‌کند که نظریه‌پرداز علم سیاست آزاد نیست که در تصورات شیرین غرق شود. به عبارت روشن‌تر این آینده‌اندیشی از جنس خیال‌پردازی و رویاگرایی نیست، بلکه به‌شدت با واقعیت مرتبط است. تصویر آینده باید فراقنی امکانات واقعی و قابلیت‌های حقیقی زندگی انسانی باشد؛ یعنی بر زندگی واقعی افراد در جامعه استوار باشد (اسپیریگنز، ۱۳۷۰: ۱۴۳). علم سیاست ماهیتی آینده‌اندیش و آینده‌نگر دارد. به باور *لاسول*، تصمیم‌گیری و خطمشی‌گذاری مقوله‌ای آینده‌نگر است، تصمیم‌گیری و خطمشی‌گذاری مستلزم برساختن تصاویری از واقعیت‌های بدیل و سپس انتخاب یکی از تصاویر به‌منزله تصویر مطلوب است. از همین‌رو، بسیاری از آینده‌پژوهان از قبیل *وندل بل* در بررسی ریشه‌های شکل‌گیری و تحول آینده‌پژوهی به‌مثابه علم، نقش علوم سیاسی و آموزه‌های این علم را پررنگ می‌دانند (Bell, 2003: 51). آینده‌پژوهی بستر مناسبی را برای ساختن و خلق تصویر آینده مطلوب در مطالعات علوم سیاسی فراهم و همواره ذهن محقق علوم سیاسی را به آینده و گذار از وضع موجود معطوف می‌کند (ماسه، ۱۳۴۷: ۶).

در یک جمع‌بندی از کارکرد آینده‌پژوهی سیاسی اشاره به نکات زیر حائز اهمیت است:

۱. آینده‌پژوهی، امکانات چشم‌انداز به آینده برای متفکران و اندیشمندان سیاسی را فراهم و مسیر چگونگی ساختن آینده سیاسی مطلوب را مشخص می‌کند؛

۲. آینده‌پژوهی سیاسی چراغی پیش روی فرایند سیاست‌گذاری برای تحقق بخشیدن به چنین آینده‌ای است؛

۳. آینده‌پژوهی سیاسی، پیشگیری از غافلگیری ناشی از پدیده‌های نوظهور است و نشان می‌دهد که چگونه با کمترین ضرر و بیشترین سود می‌توان به اهداف تعیین‌شده رسید و از غافلگیری جلوگیری می‌کند؛

۴. آینده‌پژوهی سیاسی مروج نشاط سیاسی و فرهنگ تدبیر سیاسی و امید به آینده است. در واقع اراده سیاسی انسان‌ها در شکل‌گیری جامعه مطلوب مؤثر است؛

۵. آینده‌پژوهی سیاسی موجب پیدایی کارآمدی و اثربخشی نظام سیاسی در سایه اجماع ذینفعان و برگرفته از دیدگاه‌های صاحب‌نظران است.

## ۸. راهبردهای توسعه علوم سیاسی

با توجه به رویکرد آینده‌پژوهی در این مقاله و با شناخت آسیب‌های موجود در این حوزه برای ارتقاء جایگاه علوم سیاسی در آینده در ادامه راهبردهایی را در این زمینه ارائه می‌کنیم.

### ۸-۱. تحول شالوده‌شکنانه در عرصه علوم سیاسی

از منظر آینده‌پژوهی، چنانچه علوم سیاسی بخواهد در ایران کارآمد، خلاق و اثربخش باشد، قطعاً باید ایدئولوژیک باشد. البته مراد از این امر، ترک روش‌های علمی تحقیق و تولید علم نیست و نیز منظور این نیست که تمامی گزاره‌های علوم سیاسی ضرورتاً مبتنی بر آموزه‌های صریح ایدئولوژیک باشد، بلکه مراد آن است که دانشمندان علوم سیاسی همچون علوم طبیعی، تلاش نکنند از فرضیات صرف آغاز و به تأییدات (و نه اثبات) فرضیه‌ها ختم نمایند، بلکه در تنظیم، عرضه و رد و اثبات فرضیه‌های خود به بایسته‌های ایران به‌عنوان کشوری مسلمان با پیشینه تاریخی و تمدنی ویژه، اهداف ترسیم‌شده برای آینده آن و باورها و اعتقادات و ارزش‌های دینی و اسلامی به‌شدت گرایش نشان داده و راه‌حل‌های عالمانه خود را در این فضا برای حل مسائل و مشکلات کشور عرضه کنند؛ بنابراین، در این تحول شالوده‌شکنانه، باید علوم سیاسی با نگرشی منطبق بر تولید علم بر پایه اخلاق و معنویت تولید، آموزش و ترویج شود.

### ۸-۲. توجه به قطب‌های علمی علوم سیاسی

قطب علمی عبارت است از ساختاری که در آن پژوهش و توسعه فناوری مبتنی بر استانداردهای جهانی برحسب تولید دانش قابل‌اندازه‌گیری (مشمول بر فعالیت‌های آموزشی) و یا نوآوری فنی شکل می‌گیرد.

### ۸-۳. تدوین نقشه راه علوم سیاسی

رسیدن به اهداف و آرمان‌های علمی و فناوری موجود در سند چشم‌انداز بیست‌ساله، بی‌گمان جز از طریق داشتن یک نقشه راه و پیمودن برنامه‌ریزی شده آن امکان‌پذیر نیست. بر همین اساس بود که مقام معظم رهبری که در سال‌های اخیر، علاوه بر تعیین سیاست‌های کلی عرصه علم و فرهنگ، در امر مدیریت راهبردی و کلان علمی نیز به‌درستی ورود کرده‌اند، در سخنانی چنین فرمودند: «... باید علم‌گرایی و علم‌محوری به گفتمان مسلط جامعه در همه بخش‌ها تبدیل شود. در جهت رسیدن به هدف سند چشم‌انداز بیست‌ساله کشور، برای رسیدن به رتبه اول علمی کشور نقشه جامع علمی مهم‌ترین نیاز کشور است که باید با ترسیم آن و بر اساس زمان‌بندی و با راهبردی مشخص به سطوح بالای دانش روز و جهش علمی دست‌یابیم» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰).

### فرجام

آینده‌پژوهی سیاسی، بستر مناسبی را برای ساختن و خلق آینده مطلوب در مطالعات علوم سیاسی فراهم می‌کند و ذهن محقق علوم سیاسی را به آینده و گذار از وضع موجود معطوف می‌دارد. با توجه به درهم‌تنیدگی موضوعی و مفهومی قلمروهای دانش و معرفت بشری و نیز با توجه به ضرورت به‌کارگیری رویکردهای میان‌رشته‌ای و میان‌پارادایمی به‌منظور دستیابی به فهم وسیع، عمیق و دقیق در خصوص رویدادها و روندهایی که به آینده شکل می‌دهند، پژوهشگران علوم سیاسی با به‌کارگیری روش‌های آینده‌پژوهی در موضوعات سیاسی و از سویی مبانی معرفت‌شناسی این علم، فرایند سیر یوتوپایی با رویکرد سیاسی به آینده فراهم می‌کند. آینده‌پژوهی سیاسی سعی می‌کند از طریق شناخت مسائل سیاسی آینده راه‌های مواجهه با چالش‌ها و برون‌رفت از بحران‌ها را در قالبی متدولوژیک و آینده‌پژوهانه شناسایی کند و با اتخاذ راهبردهای مدیریتی، شرایط پیش‌بینی شده و سناریوهای محتمل ناشی از مسائل نوظهور را به فرصت‌های سیاسی تبدیل کند. مسئله‌شناسی رویدادهای سیاسی آینده می‌تواند دایر مدار توجه به اصول علمی زیر باشد:

#### معرفت‌شناختی و معیارهای درستی و نادرستی آن: شناخت محدودیت‌ها و چگونگی

حصول معرفت می‌تواند فهم آینده‌پژوهان در شناخت آینده را تسهیل کند.

#### هستی‌شناختی و بیان چیستی و قوانین حاکم بر هستی: توضیح و تشریح منشأ

هستی، قانون‌مندی‌ها و سنت‌های حاکم بر هستی، عرصه و گونه‌های آن و درنهایت غایت آن.

#### انسان‌شناختی و ماهیت وجودی انسان: پرسش از چیستی انسان و تبیین ماهیت

وجودی، شناخت توانایی‌ها و ظرفیت‌های بالقوه او و نیز نگرش‌های خوش‌بینانه یا بدبینانه،

تک‌ساحتی یا چندساحتی، عاطفی یا عقلانی، گذشته‌نگر و آینده‌گرا به انسان، ضرورت ارائه پاسخ‌های متنوع و مناسب به حوزه منتج از چیستی انسان را فراهم می‌کند.

**جامعه‌شناختی و تبیین نیازها و مقتضیات خاص مناسبات اجتماعی:** شناخت ماهیت زندگی اجتماعی، نیازهای معیشتی، چگونگی مدیریت اجتماعی و تنظیم زندگی سیاسی که در مکاتب جامعه‌شناسی در عرصه‌های مختلف بشری جامعیت خواهد داشت.

## منابع فارسی

- احمدی، پروین (۱۳۸۸)، «برنامه درسی میان‌رشته‌ای»، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۳.
- اسپرینگز، توماس (۱۳۷۰)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- باوی، محمد (۱۳۷۷)، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال اول، شماره ۳.
- بل، وندل (زمستان ۱۳۷۴)، «بازاندیشی در ارزش‌ها، عینیت و آینده»، ترجمه علی بهار، *فصلنامه رهیافت*، شماره ۱۱.
- بیلیس، جان و جیمز ورتر (۱۳۸۲)، *استراتژی در جهان معاصر، مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک*، ترجمه کابک خبیری، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- پورعزت، علی‌اصغر (۱۳۸۷)، «گذار از حصارهای شیشه‌ای معرفت‌شناسی با تأکید بر الزامات زبان شناختی علوم میان‌رشته‌ای»، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۱.
- ماسه، پی‌یر (۱۳۴۷)، *چند مقاله درباره دورنگری*، ترجمه امیرحسین جهاننگلو، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- پورنگ، حمید (۱۳۸۵)، *مقاله‌ای در باب آینده‌نگری*، تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- تانسی، استیون (۱۳۸۱)، *مقدمات سیاست*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: نی.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸)، «میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی در دانشگاه‌های کانادا: مفهوم و اجرا»، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی*، سال اول، شماره ۲.
- خلیلی، رضا (۱۳۸۵)، «ایدئولوژی و استراتژی؛ نسبت‌سنجی مفهومی و نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، دوره نهم، شماره ۳۴.
- دوورژه، موریس (۱۳۶۲)، *روش‌های علوم اجتماعی*، ترجمه خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر.
- دیتور، جیمز (۱۳۷۷)، «آینده‌پژوهی به‌عنوان دانشی کاربردی»، ترجمه سیداحمد ابراهیمی و همکاران، *فصلنامه علمی پژوهشی سیاست و رهیافت*، شماره ۲۰.

شوارتس، پیتر (۱۳۹۰)، *هنر دورنگری*، ترجمه مسعود منزوی، تهران: مؤسسه آموزش و تحقیقاتی صنایع دفاعی.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نی.

عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۷)، *فرهنگ استراتژیک*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۹)، *نظریه‌های امنیت*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

عبدلی، قهرمان (۱۳۸۶)، *نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن*، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.

عنایت‌ا...، سهیل (۱۳۸۸)، *تحلیل لایه‌لایه‌ای علت‌ها*، ترجمه مسعود منزوی، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.

عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، *مقدمه بر بایستگی نظریه و نظریه‌پردازی در علوم سیاسی*، تهران: دبیرخانه کرسی‌های نقد، نوآوری و نظریه‌پردازی.

عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۷)، «کاربرد آینده‌پژوهی در علوم سیاسی با تکیه‌بر روش تحلیل لایه‌لایه علی»، مجموعه مقالات انجمن علوم سیاسی ایران.

عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۸)، «آینده انقلاب اسلامی و منازعات آینده جهان»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال ششم، شماره ۱۸.

فریدمن، لارنس (۱۳۸۲)، «آینده مطالعات استراتژیک»، در: *استراتژی در جهان معاصر*، مجموعه نویسندگان، ترجمه کابک خبیری، تهران: ابرار معاصر.

گانت، جان (۱۳۸۵)، «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، در *استراتژی معاصر، نظریات و خط مشی‌ها*، جان بیلیس و دیگران، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران: وزارت امور خارجه.

گوده، میشل (۱۳۷۵)، «از پیش‌بینی تا چشم‌انداز راهبردی»، ترجمه محمدرضا صالح‌پور، *مجله برنامه‌وبودجه*، شماره ۱۱.

لطفیان، سعیده (۱۳۸۳)، *استراتژی و روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک*، تهران: وزارت امور خارجه.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

مونرو، مایلز (۱۳۸۵)، *قدرت چشم‌انداز*، ترجمه فرزانه میرشاه ولایتی، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.

های، کالین (۱۳۸۵)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.

هیوود، اندرو (۱۳۸۳)، *مقدمه نظریه سیاسی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: قومس.

منابع لاتین

- Bell, W. (2011), *Foundations of Futures Studies: Human Science for a New Era: Values, Objectivity, and the Good Society*, London and New Brunswick: Transaction Publishers.
- Dator, J. A. (2002), *Advancing Futures: Futures Studies in Higher Education*, Greenwood Publishing Group.
- Laitin, David d (June, 1995), "Disciplining Political Science", *American Political Science Review*, Vol.89, No.2: 454-56.

